

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله الذي قد حرك...

حضرت عبدالبهاء

اصلي فارسي



١

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي قد حرك أفلاك الذوات بحركة جذب صمدانيته وقد موج بحر الكينونات بما هبت و فاحت عليها من ارياح عز فردانيته وقد طرز الواح الوجود بالنقطة التي اندرجت و اندمجت فيها الحروفات و الكلمات و اقصها الطراز الاولي بما سبقت الممكنات في الوجود و قابلت الفيوضات و التجليات قبل كل شئ عن الحضرة الاحدية و البسها

القميص الآخري بما كانت مكل الكلمات اللاهوتية و منتهى كلمة التوحيد في الجبروت الاثباتية و جعلها مبدء الكلمات التامات بما ظهرت و برزت عنها الحقائق و الاعيان في الملكوت البدئية و قدرها مرجع كل شئ بما رجعت اليها الحروفات العالية و دارت الدائرة حول نفسها و ظهرت الاولية و الآخري في القميص الواحدي و اتحدت الظاهرية و الباطنية في النقطة الاحدية و انكشف جمال هذه الآية الفرقانية في المرآت الكينونية هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و أنا لله و أنا اليه راجعون

و اصلي و اسلم على اول جوهر قام به كل الشئون الجوهريّة في ملكوت الاسماء و الصفات و على اول نور استنارت به زجاجة القلوب عند تجلي الذات و اول نفس هاج من مهبّ عناية الله و احى به هياكل التوحيد و حقائق التجريد من لطائف المجرّدات و آله الذين بهم اشتعلت سراج المعرفة في قلوب العاشقين و كانوا في سماء



ORIGINAL



AUDIO

العلم شموساً لأبحاث و في حقهم نزلت الآيات المحكمات و الكلمات التامات من لدى الله خالق الارضين و السموات

و بعد بر ناظر این کلمات و واقف این اشارات معلوم و مشهود بوده نظر بخواهش و طلب سالک مسالك هدايت و بنده حلقه بگوش شاه ولايت و طالب اسرار غيبیه الهیه و واقف اشارات خفیه ربانیه محبّ خاندان و اهل بيت حضرت مصطفی و دوست درویشان و منظور نظر ایشان متوسّل بعروة الله الوثقی و السبب الاقوى على شوکت پاشا ولد مرحوم آغا حسين پاشا و فقه الله لما يشاء این درویش اراده نموده که شرح مختصری و تفسیر موجز و مفیدی بحدیث قدسی مشهور که ”کنت کنزاً مخفياً فأحببت ان أعرف نفلت الخلق لأعرف“ مرقوم دارد اگر چه در صدف هر کلمه از این نغمه الهیه و رنه ربانیه لثالی علم مکنون ما لانهايه مستور گشته و در اوعیه هر حرفی از آن بحور معانی غیر متناهیة مخزون گردیده و لکن رشی از آن بحر موج و قطره از آن یمّ نظر بخواهش دوستان مترشح میگردد و امیدواریم که در شرح این کلمات قدسیه و اشارات لاهوتیه تأییدات خفیه حضرت ربّ العزّة شامل گردد و اعانت و رحمت مکنونه او ظاهر شود و انه هو الملك المستعان. و در کتائز مستوره و خزائن مخفیه این کلمات لاهوتیه اسرار خلیقه و علّت خلق موجودات و بعث ممکات مخزون و مکنون گشته بدان ای طائر گلشن توحید و ای عندلیب بستان تجرید که در معرفت این حدیث ”کنت کنزاً مخفياً فأحببت ان أعرف نفلت الخلق لا عرف“ بمعرفت چهار مقام احتیاج است و این حدیث در لسان خواصّ و عوام جمیعاً مذکور است و در کلّ صحائف و کتب مسطور.

و اما معرفت چهار مقام اول کنز مخفی است و ثانی مقامات و مراتب محبّت و ثالث مقام خلقت و امثال آن و رابع مقام معرفت

بدانکه در عرف صوفیه مذکور است که غیب هویت در مرتبه احدیّت جمیع اسماء از ساحت قدسش دور و بی اسم و صفت مشهور است زیرا اسماء حقّ مرایاء صفاتست و صفات حقّ در مرتبه احدیه عین ذات حقد بدون شائبه تفاوت و امتیاز بقسمی که سلطان عرصه علم و حکمت و پادشاه کشور ولایت حضرت علی ابن ابی طالب علیه التحیه و الثناء میفرماید ”کمال التوحید نفی الصفات عنه“ بلی اسماء و صفات ذاتیه ثبوتیه از ذات حقّ در هیچ رتبه سلب نگردد و لکن در آن مقام اسماء و صفات از یکدیگر منفصل نه و هم از آن ذات بی جهت ممتاز نیستند و حقائق شئون الهیه بعضی از بعضی و از آن ذات غیر متعین ممتاز و تفصیل نگردیده نه علماً و نه عیناً مثلاً ما بین اسم علم از بصیر و سمیع و اسماء دیگر و این صفات ذاتیه از ذات و حقائق و اعیانی که قابل و منفعلند از این اسماء و صفات فرقی آشکار نگشته بلکه اعیان و حقائق و ماهیات اشیاء در این رتبه عزّ احدیه شئوناتی هستند مر ذات را بدون شائبه غیریت از کمال وحدت و فنا و ذات احدیّت را در این رتبه اکبر که میفرماید

”كان الله ولم يكن معه من شيء“ بكنز المخفی و غیب الهویة و صرف الاحدیة و ذات بحت و لا تعیین صرف و غیب الغیوب و غیب الاول و مجهول المطلق و مجهول النعت و منقطع الوجدانی و سائر اسماء دیگر تعبیر نموده‌اند. دیگر ذکر مقصود و ملاحظه که نموده‌اند در هر کدام از این تعبیرات سبب تطویل کلام گردد.

باری مثالی از برای این مقام ذکر نمائیم تا مشهود و معلوم گردد حقیقت این رتبه و مقام اگر چه از برای آن ذات احدیت بهیچوجه مثل نتوان زد زیرا از عقول و ادراک برتر و از تشبیه و تمثیل اعظمتر است در تصور ذات او را گنج کو تا در آید در تصور مثل او چنانچه میفرماید ”لیس کمثله شیء“ و دلایل بسیار و برهان بیشمار بر این مطلب هست ولکن از برای آنکه شاید نفحه از روائح قدس احدیت و نسیمی از رضوان حکمت و معرفت بر مشام سالکین سبل هدایت و طالبین اسرار حقیقت بوزد و اطیاری عقول و ادراک از آشیان حیرت و سرگردانی بر پرد لهذا خمر حیوان اسرار حقائق و معارف را در جام منیر تشبیه و کأس رقیق تمثیل بر تشنگان بادیه حیرت بنوشانند مثلاً در نقطه ملاحظه فرمائید و بحروفات و کلمات که چگونه در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی و مکنونند بقسمی که بهیچوجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه بلکه محو صرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه بهم چنین اسماء و صفات الهیه و شئون ذاتیه در مرتبه احدیه فانی صرف و محو بحتند بقسمی که نه رائحه وجود عینی استشمام نموده‌اند و نه علمی و این نقطه اصلیه کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او مندرج و مندمج بوده و از او ظاهر گشته چنانچه بدر منیر افلاک علم و معرفت و نقطه و مرکز دایره ولایت اسد الله الغالب (علی بن ابی طالب)

علیه التحیه و الثناء میفرماید ”کلّ ما فی التوراة و الانجیل و الزبور موجود فی القرآن و کلّ ما فی القرآن فی الفاتحة و کلّ ما فی الفاتحة فی البسملة و کلّ ما فی البسملة فی الباء و کلّ ما فی الباء فی النقطة و انا النقطة“ و هم چنین در احد ملاحظه فرمائید که جمیع اعداد از او ظاهر و خود داخل عدد نیست چه که مبدء جمیع اعداد احد است و اول تعیین و ظهور احد واحد است و از واحد جمیع اعداد موجود شود حال این اعداد در احد بکمال بساطت و وحدت منطوی بودند و کنز مخفی کلّ اعداد بود و از او ظاهر شدند پس ملاحظه فرمائید که با وجود آنکه از نقطه جمیع حروفات و کلمات ظاهر و از احد کلّ اعداد مشهود نه نقطه اولیه از مقامات علو خود تنزل نموده و نه احد از مراتب تقدیس باز مانده.

باری این مقام کنز مخفی است که در لسان طایران گلزار توحید و عندلیبان گلشن تجرید مشهور و مذکور است و چون در غیب هویه حرکت حبیه و میل ذاتی کمال جلاء و استجلاء اقتضاء نموده و کمال جلاء در نزد بعضی از عارفین ظهور حق است سبحانه بنفس خود بصور اعیان و استجلاء مشاهده جمال مطلق است تجلیات جمال خویشتن را در مرایاء حقائق و اعیان

لذا شئون ذاتیه بواسطه فیض اقدس از مرتبه ذات در مرتبه حضرت علم ظاهر گشته و این اول ظهور حق است از کنز مخفی در حضرت علم و از این ظهور اعیان ثابته بوجود علمی موجود شدند و هر کدام علی ما هو علیه در مراتب علم الهی از هم ممتاز گشتند و این مرتبه ثانویه مترتب است بر مرتبه اولیه که غیب احدیتست و این مرتبه را بغیب ثانی و واحدیت و مرتبه اعیان ثابته تعبیر نموده‌اند و اعیان ثابته صور علمیه الهیه هستند که رآخه وجود استشمام نموده‌اند و لکن بوجود علمی موجود شدند و از هم ممتاز گشته‌اند و این مرتبه ثانویه نیز بکنز مخفی تعبیر گردد زیرا که اعیان و حقائق که معلومات حقند در مراتب علم نیز بکمال خفا و بساطت و وحدت در ذات مندمج و مندرجند چه اگر بنحو تکثر بودند خارج از دو قسم نبود یا از اجزائی بودند مر ذات را یا نه در صورت اجزاء ترکیب لازم آید در ذات حق

و ترکیب مستلزم احتیاج است زیرا در وجود محتاج باجزاست و احتیاج شأن ممکن است و حق سبحانه غنی بالذات است و در صورت غیر اجزاء قدیم است یا حادث اگر قدیم است تعدد قدماء لازم آید و اگر حادث است این نیز باطل است زیرا علم از صفات قدیم است و علم بی معلوم ممکن نبود پس این معلومات لم یزل در مراتب علم الهی موجود بوده و گذشته از این لازم آید که ذات محلّ حوادث گردد و این نیز باطل است

ولکن بعضی از عارفین رموز غیبیه و واقفین اسرار خفیه الهیه که چشم از حدودات تشبیه و تمثیل عوالم کثرت بر دوختند و حجاب نورانیه را بنار موقده ربانیه بسوختند و بصر حدید و نظر دقیق در مقامات توحید ملاحظه نمودند جمیع اعیان و ماهیات و حقائق و قابلیات را از ساحت قدس حضرت علم که عین ذات حق است بعید دانند ان شاء الله در بیان مراتب و اقسام خلقت مجملاً در همین رساله ذکر خواهد شد باری این مرتبه و مقام کنز مخفی است که مذکور شد و چون آن غیب هویه بذاته لذاته تجلی فرمود و بنفسه لفسه ظهور نمود شاهد محبت که در سراق ذات احدیت پرده نشین گشته جمال ظهور گشود و رخ بنمود.

بدان ای مخمور باده عشق و محبت الهی و سرمست جام منیر جذب و خلّت ربّانی که مقام عشق و محبت فوق عالم احصا و بیان طائر است و طائران عقول و افکار از ادراکش قاصر و واقفان اسرار خفیه و عارفان رموز احدیه بیک جهة از حقیقت این لطیفه ربّانیه و دقیقه صمدانیه دم زدند و لب نگشودند زیرا عشق و محبتی که در ذات حق قبل از ظهور شئون ذاتیه از مرتبه احدیت در مرتبه اعیان علم افراخته و غیب هویت بجمال خود در نفس خود نزد محبت باخته که مبدء جمیع عشقها و شوقها و سرمایه همه محبتها و شورها شد آن عشق و محبت عین ذات حق بوده خارج و زاید بر ذات نبوده و ذات حق لم یزل غیر معروف و غیر موصوف بوده و ادراک هیچ مدرکی بمعرفت حقیقت و کنه او پی نبرده و اگر طیور عقول و افکار دهرهای بی حد و شمار در هوای معرفت آن ذات احدیت پرواز نمایند شبری طیّ نمایند.

بکنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا

و عشق و محبتی که از تجلیات و فیوضات این محبت غیبیه الهیه در دل و جان عاشقان جمال ذوالجلال آتش افروخته و جمیع سبحات و حجات را بتابش و رخششی سوخته بقسمی که از حقائق این مخموران باده الست و این مدهوشان می پرست جز ذکر دوست باقی نگذاشته و علم قدرت و عزت "اذا جاء الحق زهق الباطل" بر اتلال وجود این اظلال فانی افراشته تا نفسی از این جام روح بخش الهی ننوشد لذتش نداند و تا قلبی باین نار موقده ربّانی نیفرورد تصوّرش نتواند "من لم یذق لم یدر" البته طیور عقول و افکاری که از اسفل درکات ملک پرواز ننوده چگونه در جوّ سماء ملکوت و فضای جان فزای لاهوت طیران نمایند مگر آنکه بدائع رحمت الهی و لوازم مکرمات سبحانی او را احاطه نماید و بجناب عزّ توحید در ریاض قدس تجرید پرواز نماید تا بر این کوش عذب فرات وارد گردد و از این چشمه حیات بنوشد و ازین فوا که جنت قدسیّه مرزوق شود

ولکن بعضی از متغمّسین اجر معانی و راکبین فلك حکمت لدنی ربّانی شوقاً للطالبین و جذباً للسالکین رشی از طمطم معانی و طفحی از غمام معرفت سبحانی در مراتب و مقامات محبت بیان نموده اند و در علم و حکمت را بالماس تبیان سفته اند و مراتب محبت را بر چهار مرتبه معین نموده اند و این عبد در این رساله پنج رتبه ذکر نموده اگر چه در نزد این ذره فانی بنظری مراتب محبت بی حد و شمار است و بنظری در قیص وحدت آشکار است زیرا اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب و مقاماتست چه که در هر عالمی از عوالم و مرتبه از مراتب مغناطیس احدیه مشهود است که جذب حقائق کلّ شیء و کشش رقائت کینونات در قبضه اقتدار اوست و آن مغناطیس احدیه مقام محبت و خلّت است اگر عوالم و مراتب را انتها و شماری ممکن بود مراتب محبت هم بمقامات معدوده و مراتب محدود معین گردد و از همین جهت که اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب است نه ذات و حقیقت لهذا اگر بنظر دقیق نظر نمائی و بصر را از ملاحظه اعداد و کثرت پیوشانی و بمنظر اکبر وحدت نظر نمایی و از مفاز مهلك تحدید بشاطی بحر توحید وارد گردی دیگر قلم امکان را قدرت نه که در این مقام روحانی رقم کشد و لسان عالم فانی را جرئت و جسارت نه که از این مرتبه ربّانی دم زند

باری بعضی از واقفین اسرار توحید در بیان حقیقت محبت بدین نغمه الهی و بدین رنه صمدانی ترنی نموده اند که محبت میل حقیقی است بجمال خود جمعاً و تفصیلاً و آن محبت روحانی و میل رحمانی یا از مقام جمع بجمع بود و آن شهود جمال هویت است جمال و کمال خود را بذات خود بدون توسّط مجالی و مرایاء کائنات و این تجلی و ظهور ذات است در نفس ذات چنانچه حقائق عاشقین در کتم عدم مستور لکن ذات احدیت علم عشق و محبت افراخته و اعیان مجتذبین در سرادق هویت مخفی لکن معشوق حقیقت با جمال و کمال خویش نزد محبت باخته و یا از جمع بتفصیل است چنانچه آن ذات یگانه در مظاهر بی حد و کرانه مشاهده انوار جمال خود نماید و آن غیب احدیه در مرایای مصقوله و مجالی قدسیّه ملاحظه عکس طلعت بی مثال خود فرماید و یا از تفصیل بتفصیل چنانچه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایاء حقائق ممکنات مشاهده نمایند و اشراقات انوار

صبح الهی را در مجالی موجودات ملاحظه کنند و این مقامی است که میفرماید "سزیهیم آیاتنا فی الآفاق" که مقام علم الیقین است.

و بدانکه بر عاشقان جمال بی مثال و مجذوبان حضرت ذوالجلال در بعضی از اوقات بحسب المجالی و المرایا تجلی گردد چنانچه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام لمعان و بوارق تجلیات غیب احدیت را در شجره لا شرقیه و لا غربیه مشاهده نمود و ندای روح بخش ذات هویه را از آن نار موقده ربانیه استماع فرمود و از این ندای جانفزای الهی و تجلیات انوار فجر ربانی در قلب مبارکش سراج محبت و مصباح خلّت و مودت بر افروخت و حجابت غیریت و کثرت را بین المظهر و المظهر بسوخت چنانچه سلطان سریر عزّت و ملیک عرصه ولایت حضرت امام حسن علیه التحیه و الثناء در این مقام میفرماید

"و عندی جوهر علم لو ابوح به لقیل لی هذا یعبد الوثنا" -

و غمام فائض ابن فارض گفته

"و کلّ ملیح حسنه من جمالها معار له بل حسن کلّ ملیحه"

بعضی از عارفین اینمقام را بعشق مجازی تعبیر نموده اند لکن نه چنان است بلکه عشق مجازی شبح و صورت این مقام است زیرا اینمقام از سازج تجرید و لطائف توحید است و در عرف عاشقین و عارفین بتوحید شهودی تعبیر شده چنانچه حکایت کنند که عارفی بدیده صافی در عوالم ملک و ملکوت نظر میکرد و از گورستانی گذر مینمود سائلی پرسید که چه میکنی گفت غیر آنچه مردم میکنند زیرا مردم خدا را جویند و نیابند و من غیر خدا را جویم و نیایم و یا آن میل و محبت از مقام تفصیل بجمع است و آن مشاهده و محبت عاشقین و مجتذبین است جمال آن ذات احدیت و معشوق حقیقت را لکن منزّه از غبار تیره و وسائل و وسائط و مبرا از کدورت مجالی و مرایا

و سالکین در اینمقام از کثرات وجود بواحد حقیقی ناظر گردند و چنان در تجلیات جمال قدیم و در اشراقات آفتاب طلعت محبوب جمیل محو و مستغرق گردند که از کائنات بی خبر شوند و از ممکات سفر کنند تا در فضای جانفزای لقاء جمال ذات احدیت مقرر گردیند از قطره فانی ببحر باقی راجع گردند و سراج تحدید خاموش نمایند و مشعل توحید بر افروزند و چشم از مشاهده اشراقات و تجلیات شمس حقیقت در خاک پاک نمایند و در خورشید افلاک نگرند و نظر را از ملاحظه بدر عالمتاب در جسم آب منقطع نمایند و قمر منیر را در سماء رفیع بانوار بی حد و حساب مشاهده فرمایند و این مقامی است که میفرماید "انی و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما أنا من المشرکین" این رتبه چهارم از محبت بود

اما مرتبه پنجم از محبت آن میل روحانی و محبت وجدانی عاشقان جمال احدیت است بجمال خود در نفس خود و این مقام و مرتبه از محبت از جمع بجمع حکایت نماید زیرا این مقام از عنصر لاهوتی خلق شده و از لطیفه ربّانی موجود گشته حقائق ملکوتی و ماهیات جبروتی را از این رانحه رضوان احدیت و نفحه گلشن هویت نصیبی نه و نفوس مقید و ارواح محدوده را از این مائده قدسیه بهره نه.

و در این مقام تجلیات غنای بخت و استغناء بات از سلطان احدیه در حقائق سلاطین ممالک توحید تجلی گردد و غنای حقیقی و دولت دائمی "یوم یغنی الله کلاً من سعته" در این مرتبه اعتراف عالی رخ گشاید و سالک در این مقام از بادیه محو و سرگردانی بر شاطی بحر بیکران و قلزیم بی پایان "و فی انفسکم افلا تبصرون" و در گلستان حقیقت و بوستان هدایت "اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً" داخل شود و لمعات تجلیات جمال احدیت را از فجر جمال خود طالع بیند و روائح رضوان حقیقت را از ریاض توحید و گلشن تجرید که در قلب مبروکش سرسبز و خرم گشته ساطع یابد از فقدان صرف بر دولت بی زوال پی برد و از فقر کلی و مسکنت واقعی بر غنای حقیقی و ثروت دائمی ابدی رسد جمیع اسماء را از مشرق اسمش ظاهر بیند و جمیع صفات را از مطلع ذاتش باهر یابد جمال خود را در جمال حق فانی نگرد و جمال حق را در جمال خود باقی یابد

چنانچه شمس فلک توحید و بدر سماء تفرید حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم در عروج معارج احدیه از زمزم ندای جانفزای معشوق حقیقت و غیب هویت تغنی "قف یا محمد انت الحیب و انت المحبوب" استماع نمود و در گلزار ملک و ملکوت و گلستان حقیقت و لاهوت بدین نغمه الهی تغنی فرمود که "لی مع الله حالات هو انا و انا هو الا هو هو و انا انا" و در این مقام ستاره هستی و وجود مقید در مغرب نیستی و فنا متواری گردد و آفتاب هستی مطلق از فجر احدیت بی نقاب سر بر آرد و طلوع فرماید و اتحاد ساقی و شراب و شارب آشکار گردد فنعم ما قال

روح دل کو مست جام قدسی است خود می و خود ساغر و خود ساقی است

باری این مقام اعظم اکبر در مرتبه اولیه مختص است بشموس حقیقت که از فجر الهی طلوع نمودند و طلوعشان را طلوع و غروب نه و در مغرب ربّانی غروب نمودند و غروبشان را افولی و نزولی نه بلکه لم یزل از صبح الهی انوار جمالشان بر هیاکل توحید لائح و رخسند است و لایزال در وسط الزوال خورشید طلعتشان بر حقائق تجرید روح بخشنده و لکن تجلیات این مقام از این شموس لائحات در مرایاء حقائق سالکین و طالبین تجلی فرموده چنانچه اگر مرآت قلوب از کدورات عوالم کثرت و حدود ممتاز گردد تجلیات این مقام در او منطبق آید و اگر زجاجه نفوس و مشکوة صدور بقوت نفوس قدسیه صافی و رقیق شود سراج فیوضات الهیه در او مشتعل گردد.

باری ای سالک سبیل هدایت نظر را دقیق نما و بصر را رقیق فرما تا در این پنج رتبه از مراتب محبت که ذکر شد جمیع مقامات محبت را که در کلّ عوالم جمع و تفصیل و جمع جمع و تفصیل تفصیل مندج و مندرج است ادراک فرمائی و همچنین بعضی از واقفین اشارات قدسیّه بر آنند که محبت حقّ بعباد ظهور تجلیات الوهیت و ابقاء صفات لاهوتیت است در هیاکل و مجالی ناسوتیه و محبت عبد بحقّ انعدام هستی و افناء صفات ناسوتی است در بقاء لاهوتیه و ظهورات الوهیه چنانچه گفته‌اند که "محبّة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة و محبة العبد لله افناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة" و بهمین دو رتبه اختصار نموده‌اند و نسبت محبت بحضرت ربّ العزّة حقیقت دانند و لکن نسبتش را بعبد مجازی دانند زیرا محبت حقّ اصل است و سبقت داشته بر محبت عباد چنانچه در آیه مبارکه میفرماید "فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه" باری این طیر فانی اگر تا قیام الساعة در گلستان عشق بر شاخسار شوق بیدایع نعمات روحانی تغنی نماید مراتب و مقامات آن اتمام پذیرد و بآخر نرسد لهذا بدین چند کلمه اختصار نمودیم

و اما مقام خلقت بدانکه مخلوقات بر چند قسمند قسمی خلق ارحام است که در ارحام خلق شوند و قسمی خلق الساعة است که بنفسه متکون گردند چون حیوانات که در اثمار تولید یابند و قسمی در بیضه موجود شوند و این اقسام خلقت اجسام است و لکن خالق باطنیه الهیه و بعث خفیه ربّانیّه خلقی دیگر و بعثی دیگر است و آن خلق ارواح قدسیّه است در هیاکل موحدین و در افئده عارفین و خلق اعیان و حقائق است در ملکوت سموات و ارضین اگر چه بعضی از عارفین اعیان و قابلیات و حقائق و ماهیات را مجعول و مخلوق ندانند بچند دلیل

اول آنکه گفته‌اند که شأن مخلوقات و مجعولات حدوث است و حادث آن است که نبوده بعد بوجود آید و این حقائق و اعیان لم یزل در مرآت علم حضرت ربّ العزّة موجود و ثابت بوده چه که علم بی معلوم ممکن نشود و علم از صفات ذاتیه است که عین ذاتست و قدیم است پس اگر گوئیم که این حقائق و قابلیات حادث است استغفر الله معتقد بجهل در ذات واجب الوجود شده‌ایم چه وجود علم منوط بوجود معلومات است و اگر معلومات حادث بود لازم آید که از ذات حقّ قبل از خلق معلومات سلب علم گردد و این کفری است صراح

و ثانی آنکه بدلائل عقلیه و نقلیه ثابت و مبرهن است که جبر باطل و در آفرینش حقّ باید جور و اجبار نمود و عدالت کلیه الهیه را ثابت کرد چه اگر گوئیم حقّ سبحانه کینونتی را بر سعادت و کینونتی را بر شقاوت خلق نمود اگرچه اجبار در خلقت لازم آید و حال آنکه جعل و خلق ممکنات نسبت بآن سلطان وجود یکسان است چنانچه میفرماید "ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت" و همچنین "و ما خلقکم و ما بعثکم الا کنفس واحدة" و چون ثابت است که حضرت ربّ العزّة موجودات و ممکنات را بطریق اجبار و اگرچه خلق نموده پس باید بآنچه مقتضای قابلیت ایشان است خلق فرماید تا خللی در عدل کلیّ الهی و مقام اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه راه نیابد

در اینصورت جائز نموده و نیست که قابلیت موجود است و ماهیات ممکنات معدوم بوده و بعد موجود شدند و آنچه مقتضای ذاتی ایشان است از سعادت و شقاوت طلب نمایند زیرا در اینصورت این ماهیات و قابلیتات شیئی نبوده بلکه عدم صرف بوده چگونه وجود را قبلند و عدم را قابلیت وجود نبود چه که اتصاف شیئی بنقیض خود ممکن نبود پس باین دلائل عقلیه این حقائق که گاهی تعبیر از آن بماهیات و قابلیتات و اعیان نمایند لم یزل بوجود علمی موجود و در مراتب ذات حق بنحو بساطت و وحدت مندرج و مندرج بوده نه بنحو تکثر چه وجود کثرت در ذات واجب الوجود نقص است بدلائلی که از پیش گذشت

ولکن بعضی از واقفین اشارات خفیه و متعارجین معارج احدیه برآند که حقائق و قابلیتات مخلوق و مجعولند و اعیان و ماهیات حادث و معلول و رائحه از روائح قدس لا اولیه استشمام نموده اند و نسیمی از ریاض عزّ قدم استنشاق نکرده اند و در رضوان توحید بر اغصان تجرید و افنان تفرید بدین نغمه لاهوتی و رنه ملکوتی در کشف اشکالات و رفع محذوراتی که از پیش گذشت در تعلق علم بمعلومات تغنی نموده اند و بچند دلائل متقنه و براهین محکمه در اینکه علم الهی مستلزم و تابع معلومات نیست تمسک و تشبث جسته

دلیل اول آنکه استدلال نموده اند بر اینکه صفات و اسماء ذاتیه ثبوتیه از علم و بصیر و سمیع و سائر صفات ذاتیه در عالم احدیه عین ذات حق است بدون شائبه غیریت و امتیاز بین الصفات و الذات بقسمی که در مرتبه ذات علمی غیر از ذات نه و ذاتی دون علم نه بلکه در آن مرتبه علم عین ذات و ذات عین سمع و سمع عین بصر و بصر عین حیات و حیات عین ذات است

چنانچه در کتب شیخ اکبر از فتوحات و فصوص اشاره باین مطلب بلند اعلی بسیار است و این اطلاقات متعدده متکثره بر آن ذات احدیت از سمیع و بصیر و علم تعبیرات کمالیه و عنوانات شیئی واحد است و الا در آن مرتبه اکبر اعظم صفاتی غیر ذات موجود نه چنانچه پادشاه عرصه ولایت و عنقاء مشرق علم و حکمت حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه میفرماید "کمال التوحید نفی الصفات عنه" چه اگر در بین صفات و آن ذات احدیت فرقی آشکار و امتیازی نمودار بود خارج از دو جهت نبود یا جزء ذات بودند یا خارج از ذات در صورت اجزاء ترکیب لازم آید و آن نیز بدلائل عقلیه و نقلیه باطل است و در صورت غیر اجزاء تعدد قدماء لازم آید و آن نیز بدلائل عقلیه و نقلیه باطل است پس ثابت و مبرهن گشت که جمیع صفات ثبوتیه عین ذات احدیت است بدون امتیاز و اختلاف

واحدی بکنه ذات او پی نبرده و حقیقت آن جوهر الجواهر را درک نموده لم یزل در علو تقدیس و سمو تسبیح خود منزّه از ادراک موجودات و مقدّس از احاطه عقول ممکنات بوده چنانچه شمس سماء تفرید و شمع شبستان توحید خلاصه المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم در مقام معرفت آن ذات احدیت بنغمه "ما عرفناك حق معرفتك" در فضای ملک و ملکوت تغنی نموده اند و برنه "رب زدنی فیک تحیراً" بر اغصان شجره وجود تری

فرموده‌اند زیرا علم بهر شی‌ی احاطه بآن شی‌ی است تا نفسی بر شی‌ی احاطه نماید حقیقت آن را ادراک نکند چنانچه می‌فرماید ”ولا یحیطون بشی‌ی من علمه“ و همچنین می‌فرماید ”بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه“ و این بسی واضح و آشکار است که هیچ موجودی نتواند که احاطه بر آن ذات احدیّت بنماید

پس چون ثابت گشت که معرفت ذات حقّ ممتنع و محال است و معرفت علمی که عین ذات حقّ است نیز ممتنع و محال است چه که بین ذات و صفات بهیچ وجه من الوجوه فرقی موجود نه در اینصورت آن علمی که عین ذات است هیچ نفسی بکنه او پی نبرده و ادراک و تعقل نموده تا مطلع گردد و ملاحظه نماید که علم حقّ باشیاء چگونه است مستدعی معلوماتست یا نه و تابع حقائق و قابلیات اشیاء است یا نه بلی در حیّز امکان علم بی‌معلوم ممکن نگردد ولکن در ذات هیچ نفسی ادراک نموده

و در امتناع معرفت شئون و صفاتی که عین ذات حقّ است بلبل بستان تمجید و عندلیب گلستان تجرید اسد الله الغالب (علی بن ابی طالب) کرم الله وجهه باکل بیان و افصح تبیان بیان نموده‌اند و حقیقت این مطلب بلند اعلی را بچند کلمات لطیفه مکشوف و عیان فرموده‌اند اینست بیان آنحضرت که می‌فرماید ”من سئل عن التوحید فهو جاهل و من اجاب عنه فهو مشرک و من عرف التوحید فهو ملحد و من لم یعرف التوحید فهو کافر“ یعنی اگر نفسی از توحیدیکه عین ذات احدیّت و غیب هویت است سؤال نماید دلیل بر جهل آن سائل است زیرا سؤال از شی‌ی که ادراک آن ممتنع و محال است مدللّ بر جهل و نادانی است و هر نفسی هم که این سؤال را جواب گوید از برای آن واحد احد شریک و مانند‌ی جسته زیرا آنچه بعقل و ادراک خود تعقل و تصور نموده آن صور خیالیّه و تصوّرات عقلیه خود او است و آن غیب الغیوب معروف هیچ نفسی و معلوم هیچ عالمی نگردد

پس آنچه ادراک و تصور نموده آن را شریک حضرت حقّ سبحانه انگاشته و هر نفسی که ادّعی معرفت توحیدی که عین ذات حقّ است نماید ملحد است زیرا آنچه بعقل و ادراک خود شناخته و درک نموده آن غیر ذات حقّ است پس در معرفت الحاد نموده است و هر نفسیکه عارف بتوحید آن ذات یگانه نظر باثار و افعال نکرد کافر است چنانچه اگر در ذرات ملک و ملکوت نظر نمائی جمیع را آیات مدله بر توحید آن سلطان احدیه ملاحظه کنی

فامّا دلیل ثانی بر اینکه علم حقّ سبحانه و تعالی تابع معلومات نه آنکه گفته‌اند بدلائلی که از پیش گذشت ثابت و مبرهن شد که علم عین ذات حقّ است بدون شائبه تخالف و تغایر یعنی ذات بتمامه علیم است و ذات بتمامه سمیع است و همچنین سائر صفات ذاتیه اگر چه بعضی از علماء گفتند که نه عین ذات است و نه خارج از ذات زیرا اگر گوئیم عین ذات است بدون امتیاز نفی علم لازم آید و این نقص است ولکن مقصود این نیست

بلکه عوالم الهیه مالانهایه است و در هر عالم اسماء و صفات حکمی دارد در عالم احدیه عین ذات است و در عالم واحدیه ممتاز از ذات و این مراتب احدیه و عماد واحدیه و الوهیه لم یزل باقی و برقرار بوده

چنانچه شخصی در حضور یکی از اولیای الهی حدیث "کان الله و لم یکن معه من شیء" بر زبان راند چون آن واقف اسرار مکنونه استماع نمود فرمود "الان یکون بمثل ما قد کان" باری اگر علم حق سبحانه مستدعی و مستلزم معلومات و مقتضی قابلیات اشیاء بود ذات او مستدعی و مقتضی آنست و این باطل است زیرا طلب و اقتضاء مستلزم احتیاج است و احتیاج صفت ممکن است نه واجب و حق سبحانه غنی بالذات است.

و اما دلیل ثالث آنکه گفته اند که علم ممکن تابع و مقتضی معلوماتست و بدون معلوم ممتنع و محال است و اگر علم واجب نیز تابع و مستدعی معلومات بود آن نیز علم ممکن است و این واضح و ثابت است که آنچه در امکان است در حق محال است چه که بهیچ وجه مماثلت و مشابهت و مجانست و موافقت ما بین خالق و مخلوق و وجوب و امکان و حق و خلق نبوده و نیست زیرا لم یزل صفت حق سبحانه قدرت و عزّت و غناء بحت بوده و شأن مخلوقات و ممکات ذلت و مسکنت و فقر صرف و آنچه صفات ذاتیه که از برای ممکات و موجودات ثابت است آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق در علو تنزیه و سمو تقدیس خود از آن صفات منزّه و مبراست در این صورت چه مناسبتی بین وجوب و امکان و حق و خلق بوده پس باین دلیل علم حق تابع معلومات نبوده و نیست زیرا علم ممکن مستدعی آن است

و اما دلیل رابع آنکه گفته اند اگر اعیان و قابلیات اشیاء در ذات حق موجودند عین ذات حقد پس قابلیات و حقائق نیستند زیرا واضح و مبرهن است که عالم غیر معلوم است بلی عالم عین معلوم است و این علم شیء است بنفس خود و اما بغیر خود البتّه غیر معلوم است پس اگر این حقائق و اعیان عین ذات است بدون تکثر و اختلاف پس معلومات نیستند چگونه طالب وجود باشند و حال آنکه ذات حق سبحانه موجود است و او را احتیاج علی حده نباشد بوجوب باری باین دلائل که ذکر شد تمسک و تشبث جسته و ثابت نموده اند که علم حق تابع معلومات نبوده تا نفسی معتقد بر این گردد که حقائق و اعیان مخلوق و مجعول نیستند چه که استدلال نموده اند که علم از صفات قدیم است و معلومات در حضرت علم ثابت و بوجود علمی موجود بوده اند و بقدیم جعل تعلق نگیرد زیرا مجعول مستلزم حدوث است.

خلاصه مطلب آنکه در علم دو ملاحظه نموده اند يك ملاحظه عینیت و حقیقت و دیگر ملاحظه فعلیت چنانچه از ذکر علم علمیکه عین ذات حق است قصد کنند و یا علمیکه تابع و متعلق بمعلومات است اراده نمایند اول را قدیم و عین ذات حق دانند و ثانی را حادث و عین اشیاء ملاحظه نمایند و دلیل بسیاری بر این مطلب ذکر نموده اند و لکن این رساله گنجایش ذکر ندارد.

باری از این جهت که علم متعلق بمعلوماترا حادث دانند معلومات را که حقائق و قابلیات اشیاء است نیز حادث و مجعول و مخلوق دانند و همچنین گفته‌اند که قابلیات و مقبولات در يك زمان موجود شدند و در یکحین منجعل گردیده‌اند مثلاً گفته‌اند که جمیع اشیاء مرکبند از دو چیز یکی قابل و دیگری مقبول و مقصود از مقبول ماده و هیولا است و مراد از قابل هیئت و صورت که آن ماده را از حیز لا تعین و اطلاق بتقید آورد و از لا حد بعرضه حدود کشاند و بصورت مخصوصه معینه متعین گرداند

مثلاً در حروفات و کلمات ملاحظه نمائید که از دو شیء ترکیب شده‌اند یکی ماده که مرکب و مداد است و مقبول است و دیگری هیئت و صورت حروفات و کلمات است که قابلیت حال این ماده مخصوصه و هیئت مخصوصه در یکزمان خلق شدند اگر چه ماده کلیه قبل از هیئت مخصوصه خلق شده است چنانچه مشهود است که قبل از وجود این صور و اشکال مخصوصه در خارج مرکب بوجود خارجی موجود بوده و بصورت معینه و هیئت مخصوصه متعین نگشته و لیاقت صور کلّ حروفات و استعداد و صلاحیت تشکیل بهیئت جمیع کلمات داشته منحصر و مخصوص بهیئت و صورتی معینه نبوده و همچنین هیئت و صورت کلیه قبل از ماده مخصوصه موجود بوده چنانچه قبل از وجود ماده مخصوصه که مرکب و مداد باشد هیئت کلیه و صورت کلیه حروفات و کلمات در ذهن کاتب بوجود ذهنی موجود بوده و لکن هیئت کلیه و ماده کلیه نیز با هم خلق شده زیرا ممکن نبوده و نیست که شیء وجود خارجی داشته باشد و بهیئت متصور نباشد زیرا ماده و هیولا در وجود محتاج صورت است و هیئت و صورت در ظهور محتاج ماده است چنانچه گفته‌اند

هیولا در بقا محتاج صورت شکل کرده صورت را گرفتار

و این دور باطل نیست و این را بمتصادقان و متضایفان تعبیر نموده‌اند زیرا دور باطل آن است که شیء موقوف بچیزی بود که آن موقوف باوست در یکرتبه یا دو رتبه و چون مشهود شد که ماده مخصوصه و هیئت مخصوصه در یکحین خلق شده و هیئت کلیه و ماده کلیه نیز در يك آن خلق شد پس قابلیات و مقبولات در یکزمان موجود شدند و تقدیمی جز بالذات در میانشان نیست.

و اما آنچه از پیش گذشت که اگر ایجاد و حدوث بحقائق و قابلیات تعلق گیرد اکراه و اجبار در آفرینش حق و غنی مطلق لازم آید و این منافی عدالت کلیه و رحمت منبسطه الهیه است زیرا اگر حق سبحانه قابلیتی را از سبب و قابلیتی را از علین خلق فرماید عدالت ربّانیه مشهود نگردد این حرفی است تمام و لکن کسانی که قائل بحدوث حقائق و قابلیات گشته‌اند بر آنند که خلق و ایجاد و فعل حق نسبت بجمیع مجعولات و مخلوقات یکسانست بدون فرق و تفاوت و لکن مجعولات و مفعولات هر کدام برضا و طلب خود رتبه از وجود را قبول نموده‌اند

مثلاً در شمس و اشعه آن ملاحظه نمائید که نسبت افاضه و فعل او بجمیع اشعه یکسان است و لکن اشعه بطلب و رضای خود بعضی در صد هزار فرسنگ دور از شمس مقرر گردیده‌اند و بعضی در قرب و حول شمس طائف گشته‌اند حال ملاحظه نمائید اشعه که از شمس سما در اطراف و انکاف و محلّ بعید و مکان قریب منتشر و پراکنده گردیده‌اند نه این است که شمس بعضی را در قرب جمال خود و بعضی را در مکان بعید قرار داده بلکه بهیچ وجه در افاضه وجود تفاوت و توفیر بهیچ یک نگذاشته و جمیع را بیک تجلی ظاهر نموده و لکن هر کدام بطلب خود مقام و مرتبه را قبول نموده

و همچنین آنچه از پیش گذشت که اگر حقائق موجودات معدوم صرف بودند چگونه موجود شدند و حال آنکه عدم را لیاقت وجود نه چه که اتّصاف شیء بنقیض خود ممکن نبوده و نیست در جواب گفته‌اند که این حقائق و قابلیات معدوم صرف نبوده بلکه در مرتبه امکان بوجود امکانی موجود بودند و لکن نه بوجود اعیانی و فرق در میان وجود اعیانی و وجود امکانی بسیار است دیگر ذکر آن سبب تطویل گردد.

باری بعضی از عارفین که بسموات معانی عروج نموده‌اند اعیان و حقائق و قابلیات را قدیم و غیر مجعول دانند و بعضی دیگر از واردین شریعه علم و حکمت ماهیات و حقائق را مجعول و مخلوق و حادث شمردند و این عبد فانی بیانات و استدلالات هر دو طائفه را با تمّ بیان و اکمل تبیان در این رساله ذکر نموده و لکن در نزد خود این عبد جمیع این بیانات و مطالب و مقامات و مراتب در مرتبه و مقام خود تمام است بدون مشاهده خلل و فتوری زیرا اگر چه منظور یکی است و لکن نظرات عارفین و مقاماتشان متفاوتست و هر نظری بالنسبه بمقام و مرتبه که ناظر در آن مقام واقف است تمام و کمال است.

و بدان ای عاشق جمال ذی الجلال که اختلاف اقوال اولیا از اختلاف تجلیات اسماء حقّ و اختلاف مظهریت است زیرا در کینونت هر مرآت از مرایاء صفات حقّ و حقیقت هر مظهری از مظاهر غنی مطلق اسمی از اسماء حقّ بر سائر اسماء سلطنت نماید اگر چه انسان بخلعت "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم" سرافراز گشته و قیص روحانی "فتبارک الله احسن الخالقین" در بر نموده چه که حضرت حقّ سبحانه هر شیء از ممکنات و موجودات را با اسمی از اسماء تجلی فرموده

چنانچه بعضی از اولی العرفان گفته‌اند که ملائکه مظاهر سبوح و قدوسند و شیاطین مظاهر یا مضلّ و متکبرند و همچنین سائر اشیاء هر کدام در ظلّ تجلیات اسمی از اسماء حقّ موجودند و اگر این لطیفه ربّانی و دقیقه صمدانی یک آن از شیء منقطع شود البتّه معدوم صرف و مفقود بحت گردد و لکن انسان مطلع الفجر است یعنی بدایت روز وحدت و هدایت است و انتهای لیل کثرت و ضلالت و مرآت منطبعه از جمیع اسماء متضاده متغایره است و منبع ظهور کلّ صفات الوهیت و ربوبیت است زیرا عالم انسانی عالم کلمات تامّاتست این است که میفرماید "خلق الله آدم علی صورته" ای علی هیئته اسمائه و صفاته.

باری با وجود آنکه مطلع ظهور کلّ اسماء الهیّه و مشرق طلوع کلّ صفات ربّانیّه است لکن يك اسم از اسماء الهیّه در او اشدّ ظهوراً و اکبر بروزاً است که کینونتش از آن اسم بدء شده و بآن اسم عود نماید خلاصه مطلب آنکه بعضی از اولیای الهی چون تشعشع انوار جمال باقی را در علو تنزیه و رفرق تقدیس بچشم باقی ملاحظه نمایند لهذا از شئونات کلّ عوالم ذات احدیه را تسبیح و تقدیس نمایند زیرا که در کینونت این هیماکل صمدانی اسماء تقدیس و تنزیه تجلّی نموده و بعضی از عارفین اسرار خفیه مظاهر اسماء الوهیت و ربوبیتند این است که در این مقام انوار جمال ربّ الارباب را بی وجود مربوب و خالق را بدون مخلوق و علیم را بی معلوم مشاهده نمایند.

و اما بعضی از واقفان رموز احدیه اگر چه در افئده و حقائقشان يك اسم از اسماء الهیّه اشدّ ظهور است و لکن از هر اسمی از اسماء حقّ و صفتی از صفات غنیّ مطلق در کینونتشان عکسی مشهود است و انواری مشهور از این جهت در مقام تنزیه صرف و تقدیس بحت که میفرماید "کان الله و لم یکن معه من شیء" آن ذات احدیت را قدیم بالذات و الصفات مشاهده نمایند لکن منزّه از وجود معلومات و حقائق موجودات و در این رتبه ماسوی الله را معدوم صرف و مفقود بحت شمرند این است در این مقام حقائق و موجودات و ممکات را حادث بینند قدیمی جز ذات حقّ موجود ندانند و در مقام دیگر که مقام تجلیات اسم علیم و اسماء الوهیت و ربوبیت است حقائق اشیاء را نیز قدیم شمرند و علم را تابع معلومات ملاحظه نمایند.

ای سالک مسالك هدایت در مغرب نیستی و فنا متواری شو تا از مشرق هستی و بقا طالع شوی و سر در قیص فقر و افتقار از ما سوی الله فرو بر تا از جیب رحمت ذوالجلال سر بر آری و در هوای عشق و جذب پرواز کن تا برفرف علم و حکمت صمدانی عروج نمائی و چشم را از غبار تیره عوالم ملک و ملکوت پاک و طاهر کن و بعین الله الناظره و بصر حدید در صنع جدید بدیع الهی مشاهده فرما تا این اسرار مستوره و رموز مخفیه الهیّه را بی حجاب و نقاب ملاحظه نمائی و در جنّت احدیه که مقام اتّحاد کلّ کثرات است نظر بر جوع بواحد حقیقی وارد گردی این است نصیب نفوسیکه بانفاس قدسی مؤانست جسته اند اذا فاسع بذاتک و روحک و قلبک و فؤادک الی هذا المعین الذی تجری منه سلسبیل حکمة الله الملك العزیز الوهاب.

و اما مقصود از معرفت بدان ای سالک سبیل هدی که ابواب معرفت کنه ذات حقّ مسدود است بر کلّ وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هر گز عنکبوت اوهام بر اغصان عرفان حقیقت عزیز علام نتند و پشه خاک پیرامن عقاب افلاک نگردهد حقیقت نیستی چگونه هویت هستی را ادراک کند و فناء صرف چگونه بر جوهر بقا واقف گردد زیرا که لطائف حقائق جوهریات موجودات و بدائع جواهر مجردات ممکات بکلمه امر او و آیتی از آیات او خلق شده و بیک تجلّی از اشراقات شمس مشیت او موجود شده و اگر متعارجین اسماء عرفان و متصاعدین ملکوت حکمت و ایقان بقاء ذات احدیت در هوای بی منتهای معرفت کنه آن جوهر الجواهر پرواز نمایند البتّه شبری طیّ نمایند و بحقیقت راه پی نبرند

اینست که سید الاولین و آخرین در این مقام اظهار عجز و فقر را کمال علم و غایة القصوی حکمت دانسته‌اند و این جهل را جوهر علم شمرده‌اند چنانچه میفرماید "ما عرفناك حق معرفتك" و همچنین میفرماید "رب زدنی فیک تحیراً" و در این مقام جز حیرانی صرف و سرگردانی بخت تحقق نیابد زیرا ادراک شیء مرئی را منوط بدو چیز است اول احاطه است یعنی تا شیء بر شیء احاطه ننماید ابدأ ادراک کنه او نتواند و این معلوم است که هیچ نفسی بر ذات حق احاطه نموده تا بکنش پی برد و یا از ریاض عرفان حقیقت ذاتش رائحه استشمام نماید و علم و ادراک بی احاطه تحقق نیابد و ثانی مشابهت و مماثلت است یعنی تا شیء مشابهت بشیء نداشته باشد بهیچ وجه تصور حقیقت آن نتواند چه که فاقد مراتب و عوالم آنست چگونه تواند تعقل و تصور آن نماید

مثلاً حیوانات و نباتات و جماد هرگز تصور حقیقت انسان نتواند زیرا من حیث الحقیقه در میان انسان و این اجناس بهیچ وجه مشابهت و موافقت نبوده و نیست و این بسی واضح و مبرهن است که از برای ذات حق سبحانه هیچ شبهی و مثلی و نظیری نبوده و نیست زیرا مشابهت در نزد حکما موافقت در کیف است و تا دو چیز در کیف موافق و مطابق نباشند آنرا مشابهت نتوان گفت مثلاً هرگز روشن نورانی را بشب تیره ظلمانی تشبیه نتوان نمود و نار مشتعله موقده را بمیاه منجمده مثل نتوان زد زیرا در کیف که آن درخشندگی و تیرگی و اشتعال و افسردگیست موافق و مطابق نیستند و لکن اگر گوئی که این یاقوت احمر چون سراج منیر متلاًلاً است این تشبیه موافق افتد زیرا در کیفیت که آن درخشندگی است مطابقند و کیف از جمله اعراض است که حال و عارض اجسام گردد و این ثابت و محقق است که ذات حق جسم نیست تا محلّ اعراض شود و در کیف موافقتی از برای او تصور گردد تا مشابهی از برای او تحقق یابد و آن مشابه ادراک کنه ذات حق سبحانه نماید و بحقیقتش پی برد

فسبحان الله عما یقول الواصفون فی وصفه علواً کبیرا پس مقصود از عرفان در این حدیث شریف معرفت کنه ذات حق نبوده و نیست چه که از حیث امکان خارج است بلکه مقصود معرفت آثار و تجلیات آن غیب اقدس امنع بوده و هست زیرا هر چه عقول مجرد و نفوس زکیه صافیه طیّ عوالم عرفان نمایند جز مراتب آیه مدله بر سلطان احدیه که در حقائق انسانیّه و دیعه گذاشته شده ادراک نمایند و آنچه بجنایح نجاج در فضای بی منتهای علم و شهود پرواز نمایند جز احرف کتاب نفس خود نخوانند این است که میفرماید

"اقرأ کتابك کفی بنفسك الیوم علیک حسیبا"

مثلاً در دائره ملاحظه نمائید که آنچه پرگار سیر و حرکت نماید جز بر حول آن نقطه که مرکز آن دائره است دوران نماید و آن آیه متجلیه در حقیقت نفوس ملکوتیه بعینه حکم آن نقطه دارد که جمیع حواس و مدارک انسان حول آن آیه لاهوتیه طائفند و لکن این آیه متجلیه از شمس هویه و امانت سلطان احدیه در حجابات و

سبحات انفس محتجب و مستور است چون شعله نورانی که در غیب شمع و سراج قبل از اشتعال منطوی و مکنونست و تا این نیر سماء توحید در مغرب حقائق انسانیّه متوارست هیچ نفسی از شئون لاهوتیه که در غیب حقیقت انسان مکنونست واقف نه این است که چون شمس هویت از مشارق قیومیّت طالع و لائح گردد نفوسیکه بعرفان این مطالع عزّ احدیه و مشارق صبح الهیه فائز شده در ظلّ تربیتشان تربیت شوند تا آن آیت رحمن چون صبح انوار از جیب حقائق نفوس مطمئنّه سر بر آرد و رایت ظهور بر اعلام قلوب بر افرازد

و این مشارق انبیاء و اولیای حقّند که شمس حقیقت از این افق بر کلّ شیء افاضه فیوضات نامتناهیّه میفرماید و سالک چون باین مقام اعترّ اعلیٰ فائز شد مهبط اسرار مکنونه الهیه و مطلع انوار غیبیه صمدانیه گردد در هر آنی بجنّت بدیعی داخل شود و در هر لحظه بنعمت جدیدی مرزوق گردد صدر منشرح را لوح محفوظ الهی مشاهده کند که در او اسرار ما کان و ما یکون مستور است و قلب منیر را مرآت صافیّه منعکسه از صور کلّ عوالم ملاحظه نماید جمیع حجابات عوالم کثرت و ظلمت را بیک شعله نار محبّه الله بسوزاند باری مقصود از معرفت در این حدیث قدسی معرفت ظهور حقّ است از این مشارق قدس احدیت یعنی انبیاء و اولیای الهی و الاّ کنه ذات او لم یزل معروف نفسی نبوده و نخواهد بود.

ای سالک سبیل محبوب بدان اصل مقصود در این حدیث قدسی ذکر مراتب ظهور و بطون حقّ است در اعراش حقیقت که مشارق عزّ هویتند مثلاً قبل از اشتعال و ظهور نار احدیه بنفسها لنفسها در هویت غیب مظاهر کلّیه است آن مقام کنز مخفی است و چون آن شجره مبارکه بنفسها لنفسها مشتعل گردد و آن نار موقده ربّانیه بذاتها لذاتها بر افروزد آن مقام "فاحیبت ان اعرف" است و چون از مشرق ابداع بجمیع اسماء و صفات نامتناهیّه الهیه بر امکان و لامکان مشرق گردد آن مقام ظهور خالق بدیع و صنع جدید است که مقام "خلقت الخلق" است و چون نفوس مقدّسه حجابات کلّ عوالم و سبحات کلّ مراتب را خرق نمایند و بمقام مشاهده و لقا بشتابند و بعرفان مظهر ظهور مشرف آیند و بظهور آیه الله الکبریٰ فی الافتداه فائز شوند در آن وقت علّت خالق ممکات که عرفان حقّ است مشهود گردد.

پس ثابت و مبرهن شد که مقصود از عرفان معرفت مظاهر احدیه است چه که جمیع مراتب و مقامات بعنایات این هیاکل مقدّسه میسر گردد و این ابواب لم یزل بر وجه عباد مفتوح بوده و لکن ناس خود را باشتغال شئونات مؤتفکه از عنایات یوم الوصال محروم نمایند چنانچه در این ایام شمس ولایت از افق ابهی مشرق و لائح است و باین کلمات لاهوتیه ناطق "قد فصلت نقطه الاولیه قامت الالف الالهیه و ظهرت ولایة الله المهیمن القیوم" و لکن کلّ از او غافل و بهوای خود مشغول. فوالله الذی لا اله الاّ هو اگر نفسی رائحه از این ریاض استنشام نماید البتّه بجان بکوشد که شاید از این بحر بی پایان نصیبی برد

اگر چه در این ایام نه چنان عباد از جوهر مقصود محتجب گشته‌اند که بذکر در آید جز اکتساب شئونات دنیّه زائله علوی ندانند و غیر از جمع زخارف فانیه عزّتی نخواهند از حصن حصین محکم دوری جسته‌اند و در بیت عنکبوت که اوهن بیوتست مأوی نموده‌اند بقطره ماء منته اجاج از بحر البهور عذب مواج گذشته‌اند و بظلمت لیل دهماء از ضیاء نیر اعظم اعلی غافل گشته‌اند با وجود آنکه در کلّ حین ببصر ظاهر بی اعتباری این خاکدان ترابی را مشاهده میکنند فوالله اگر اقلّ از ملح بصر تفکر نمایند البتّه چون برق ساطع از امکان و ما فیها بگذرند و از این گذشته باین عقل جزئی پر فطور اراده نموده‌اند مقامات و مراتبی را که از عقول کلیّه مستور است ادراک نمایند و چون این مراتب در تنگای عقل سقیمشان نگنجد انکار کنند با وجود آنکه جمیع اعضا و جوارح و ارکانشان شهادت بر حقیقت آن مراتب و مقامات دهند

ان شاء الله امیدواریم که از انفاس قدس رحمن که از یمین سبحان ساطع است نفوسی در ظلّ حقّ محشور شوند که بقدمی از سدرة المنتهای عوالم عرفان در گذرند "ولیس ذلک علی الله بعزیز" چه قدر حسرت و تأسّف است از برای انسان که از فضل اکبر محروم ماند در این فصل ربیع الهی که اشجار جنان باوراق و ریاحین حکمت مزین گشته و عندلیبان ریاض هویت ببدائع الحان بر افنان شجره طوبی در تغنی و ترنّی و سلطان کلّ در انجمن بلبلان شیدا کشف نقاب و خرق حجاب فرموده فطوبی للفائزین.

ای حبیب این بال و پر در هم شکسته گل آلوده را که از قدم عالم حکایت میکند بریز تا پیرهای عزّ توحید در این فضای وسیع و سماء منیع پرواز نمائی بجان بکوش تا بمائده بدیعه که از سماء هویه در نزول است متنعم گردی و بفوا که قدسیّه از شجره لا شرقیه و لا غربیه مرزوق شوی این طیور آشیانه حیرت را شوری دیگر در سر است و این آوارگان سبیل محبوب را جذبی دیگر در دل باید چهار تکبیر بر ما کان و ما یکون زد و عزم کوی جانان کرد چشم را از غیر دوست بر بست و بجمال مشهود گشود و سامعه را از کلّ اذکار پاک و مطهر ساخت تا از مزامیر آل داود الحان بدیع ملیک محمود استماع نمود

ای خدای پر عطای ذوالمنن واقف جان و دل و اسرار من در سخرها مونس جانم تویی
مطلع بر سوز و حرمانم تویی هر دلی پیوست با ذکرت دمی جز غم تو می نجوید محرمی خون شود آن دل
که بریان تو نیست کور به چشمی که گریان تو نیست در شبان تیره و تار ای قدیر یاد تو در دل
چه مصباح منیر از عنایات بدل روحی بدم تا عدم گردد ز لطف تو قدم در لیاقت منگر و در قدرها
بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطاء این طیور بال و پر اشکسته را از کرم بال و پری احسان نما تم

در لوح دیگر [1] { "id="bl5c" type="par" language="fa" } [1]: این عبارت در لوح دیگر صادر چون راجع باین لوح بود لهذا درج شد

این رساله در سنّ صباوت در ادرنه مرقوم شده است در بعض مواقع بعضی تعبیرات نظر بمشرب بعضی ذکر شده است ملاحظه بحقیقت مقصود باید بشود که چون سریان روح در عروق و شریان کلمات جاری و ساریست دیگر هر کجا هستی در پناه حقّ باشی
ع ع

